پژوهشنامه خراسان بزرگ

شماره ۳۰ بهار ۱۳۹۷

No.30 Spring 2018

۱-۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۲۹

مکان‌یابی سرزمین توکریش

➢ **فرشید ایروانی قدیم:** دانشیار باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت، اصفهان، ایران

➢ **حسن طلایی:** استاد تمام باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

➢ **حامد طهماسبی زاوه:** دانشجوی دکتری باستان شناسی؛ دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت، اصفهان، ایران

چکیده

اطلاعات حاصله از کتیبه‌ها می‌تواند به شناخت جغرافیای تاریخی یک سرزمین کمک نماید. متون بین‌النهرینی از دوران اور III تا اوایل دورهٔ بابل میانی، از سرزمینی به نام توکریش نام می‌برند که صادرکننده طلا، لاجورد، کلریت و ظروف مرمری به بین‌النهرین بوده است. در این پژوهش سعی شده تا باتوجه به منابع مکتوب بین‌النهرینی (اور III تا اوایل دوره بابل میانی) و تطبیق آن با مدارک و یافته‌های حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی در شمال‌شرق ایران و جنوب ترکمنستان در بازهٔ زمانی فرهنگ بلخی-مروی به مکان‌یابی توکریش و پیشنهاد جانمایی آن در محدوده جغرافیایی شمال شرق ایران و جنوب ترکمنستان پرداخته شود. در این مطالعه تطبیقی، لیست کالاهای تجاری توکریش در متون بین‌النهرینی با تولیدات بومی و نیز یافته‌های به‌دست آمده از کاوش‌های استقرارهای فرهنگ بلخی-مروی مورد ارزیابی قرار گرفته است. مهمترین پرسش این پژوهش چگونگی تطابق متون با تفسیرهای شمایل شناسانه، جغرافیای تاریخی و سنجش یافته‌های باستان-شناسی به‌دست آمده در این محدوده جغرافیایی با لیست کالاهای تجارت شده با بین‌النهرین است. با توجه به هم‌خوانی لیست کالاهای تجاری توکریش در متون بین‌النهرینی با کالاهای تولیدی و تجاری فرهنگ بلخی-مروی، همچنین هم‌زمانی گاهنگاری این فرهنگ با زمان اشاره متون بین‌النهرینی به توکریش و قرابت‌های فرهنگی-هنری میان شمال‌شرق ایران و جنوب ترکمنستان با بین‌النهرین در بازهٔ زمانی مذکور، می‌توان پیشنهاد جانمایی سرزمین توکریش را در محدوده فرهنگی-جغرافیایی فرهنگ بلخی-مروی ارائه داد. روش تحقیق، تاریخی و توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

واژگان کلیدی: توکریش، فرهنگ بلخی-مروی، جغرافیای‌تاریخی، متون بین‌النهرینی، کالاهای تجاری.

Abstract

The data collected from friezes and cornices can help one know about the geographic history of a land. The Mesopotamian scripts since Ur III to the early middle Elamite period, mentioned a land named Tukrish which exported gold, lapis lazuli, chlorite, and marbled dishes to Mesopotamia. This paper studies the Mesopotamian written resources and compares them with the documents discovered in the archeological excavations of BMAC in the Northeast Iran and South Turkmenistan. Based on this comparative study, the paper intends to locate Tukrish somewhere within the boundaries of Northeast Iran and South Turkmenistan. In this comparative study, the traded products of Tukrish which have been listed in the Mesopotamian scripts were assessed against the Mesopotamian domestic products and the items discovered in the excavations of BMAC settlements. The most important questions concerned how the scripts correspond to the iconographic and geographic history interpretations and how the archeological discoveries in the area match the list of the traded products in the Mesopotamian scripts. The results indicated that the list of the traded products from Tukrish, detailed in the Mesopotamian scripts, correspond to the products and merchandise of BMAC. Moreover, BMAC is chronologically contemporaneous with Tukrish, as mentioned in the Mesopotamian scripts. Considering these points and the cultural-artistic propinquity between the Northeast Iran-South Turkmenistan region and Mesopotamia at that point in history, the study suggests Tukrish be positioned somewhere within the cultural-geographic limits of BMAC.

Keywords: Tukrish, BMAC, Geographic history, mesopotamian scripts, Traded products (merchandise)

*نویسنده مسئول مکاتبات: حامد طهماسبی زاوه (۰۹۳۵۳۸۲۷۷۵۶) (hamed.tahmasebizave@yahoo.com)

مقدمه

شناخت جغرافیای تاریخی یک منطقه باستانی و کسب آگاهی از وضعیت اجتماعی- اقتصادی و سیاسی مردمان آن سرزمین بدون در اختیار داشتن منابع مکتوب باستانی، کاری دشوار است. وجود منابع مکتوب، می‌تواند به ارائه یک بازسازی دقیق و جامع در کنار تطبیق یافته‌های باستان-شناسی با متون کمک شایانی نماید. در این میان می‌توان از متون بین‌النهرینی، در زمینه شناخت محدوده جغرافیایی توکریش کمک گرفت. مطالعه رویدادهای تاریخی شرح داده شده در این متون، که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، همچنین کالاهای مورد تجارت قرارگرفته به عنوان یک بانک اطلاعاتی مکتوب و تطابق آن با یافته‌های باستان‌شناسی، گامی به منظور شناخت احتمالی منطقه جغرافیایی توکریش در گستره فرهنگ بلخی-مروی است. این امر می‌تواند به روشن شدن هرچه بیشتر وضعیت باستان‌شناسی این منطقه کمک نماید. در این راستا، اولین و مهم‌ترین گام در این زمینه، شناخت نام باستانی این منطقه، در نزد ساکنان بین‌النهرین است. پس از این شناخت، می‌توان از کتیبه‌های بین‌النهرینی اطلاعاتی در مورد محدوده جغرافیای این سرزمین و همچنین اطلاعاتی در مورد لیست کالاهای تجاری مورد معامله بین این سرزمین و بین‌النهرین، به‌دست آورد. از این رو در این نوشتار سعی شده تا با توجه به اطلاعات حاصله از متون بین‌النهرینی و انطباق آن با مدارک و داده‌های باستان‌شناسی شمال‌شرق ایران در بازه زمانی عصر مفرغ، به روشن شدن نام باستانی این منطقه پرداخته شود.

پیشینه پژوهش

یکی از نام مکان‌هایی که باستان‌شناسان با توجه به قرائن و شواهد موجود آن را در حوزه جغرافیایی شمال‌شرق ایران جستجو می‌کنند «توکریش» است. تاکنون نظرات متعددی در مورد مکان‌یابی توکریش ارائه شده است. توکریش را در ارمنستان (Luckenbill, 1912:158)، یا آن را در شمال-غرب ایران، در کنار مسیر تجاری ایران به بین‌النهرین (Moorey, 1993:2) جستجو می‌کنند. استول آن را در منطقه کوهستانی شرق دجله و به احتمال جایی در لرستان می‌داند (Stol, 1976:41). دالی توکریش را سرزمینی کوهستانی در شمال ایلام مکان‌یابی می‌کند (Dalley,2002:32). والا موقعیت توکریش را در منطقه‌ای بین کرمان و جیرفت پیشنهاد می‌کند (والا، ۱۹۵:۱۳۷۶). استنکلر معتقد است که توکریش با محدوده مکانی فرهنگ بلخی-مروی، تمدن جیحون، فرهنگ خراسان بزرگ مطابقت دارد (استنکلر، ۲۱:۱۳۹۲). وی با توجه به منابع مکتوب بین-النهرینی، این جانمایی را پیشنهاد می‌دهد، در این نوشتار در راستای اثبات نظریه استنکلر علاوه بر توجه و بررسی متون، سعی شده به کالاهای تجاری تولید شده در فرهنگ بلخی-مروی و همخوانی آن با منابع بین‌النهرینی پرداخته شود.

روش پژوهش

روش تحقیق در این پژوهش، از نظر متُد، تاریخی و توصیفی-تحلیلی است. استفاده از ترجمه متون اور III، بابل قدیم و آشورقدیم و تهیه مستندات منسوب به توکریش باستان و همچنین تحلیل‌های شمایل شناسانه که ترکیبی از رویکرد تاریخ فرهنگی و باستان‌شناسی فرهنگی است، استفاده شده است.

فرهنگ بلخی-مروی

فرهنگ بلخی-مروی، به مجموعه‌ای از محوطه‌های استقراری (متعلق به ۲۴۰۰/۲۳۰۰-۱۴۰۰/۱۳۰۰ ق.م.) اطلاق می-شود که در پهنهٔ جغرافیایی جنوب ترکمنستان، شمال‌شرق ایران، شمال افغانستان، جنوب ازبکستان و جنوب‌غرب تاجیکستان شکل گرفته و گسترش یافته است. از ویژگی‌های بارز این فرهنگ، وجود گونه‌های شاخص سفالی، استفادهٔ فراوان از فلز مفرغ و فلزات گرانبها همچون طلا و نقره، وجود انواع کالاهای شأن‌زا و روزمره است که از سنگ‌های بومی و وارداتی شامل: کلریت، عقیق، فیروزه و مرمر ساخته شده-اند. علاوه بر آن، مجموعه‌ای از اشیاء منحصربفرد و احتمالاً آیینی از جمله ستون‌های مینیاتوری مرمری، پیکرک‌های ترکیبی بلخی، عصاهای قدرت، سُرناها، تبرهای تشریفاتی و مهم‌تر از همه مراسم و شیوه‌های تدفین (تدفین حیوانی، تنوع وکثرت گورنهاده، گذاشتن غذا همراه مردگان و گورهای یادمانی)، در شکل‌گیری این مجموعهٔ ارزشمند نقش داشته-اند (طهماسبی زاوه و ایروانی قدیم، ۹۸:۱۳۹۴).

اصطلاح مجموعه باستان‌شناسی باکتریا-مرگیانا (BMAC[1])، توسط ساریانیدی در طول کاوش‌های افغانستان در اواخر دههٔ ۱۹۷۰م انتخاب و مورد استفاده قرار گرفت و باستان‌شناسان بسیاری از جمله هیبرت نیز از آن استفاده نمودند (Hiebert & Lemberg-Karlovsky, 1992:2 /Hiebert, 1994:1). استفاده از این نام از طرف ساریانیدی علاوه بر پیشگام بودن کاوش‌های باستان‌شناسی در این منطقه و شباهت میان آثار و یافته‌های این دو منطقه، بدین سبب بود که وی، گستره این فرهنگ را در محدودهٔ دو منطقه بلخ و مرو می‌دانست (Sarianidi, 2002:86-87). سالواتوری این نام را به علت جامع نبودن[2] و دربرنگرفتن مناطقی همچون خراسان و کوپت‌داغ مناسب نمی‌داند (Salvatori, 2016:452). از طرفی این امکان وجود دارد که استفاده از لغت «مجموعه باستانی» بجای لغت «فرهنگ»، در ذهن محققان فارسی زبان، بیشتر مجموعه‌ای از اشیاء و آثار باستانی را تداعی کند تا مجموعه‌ای از استقرارگاه‌های باستانی دارای اشتراک و مرتبط باهم.

فرانکفورت و کارلوسکی نام مجموعه باستان‌شناسی باکتریا-مرگیانا را به علت دشوار بودن و همچنین به علت یونانی بودن نام‌های باکتریا و مرگیانا مورد انتقاد قرار داده و از آن رو که گسترش این فرهنگ را در راستای رودخانه جیحون (آمودریا) می‌پنداشتند، از نام تمدن جیحون در نوشته‌های خود استفاده نمودند (Lemberg-Karlovsky, 2013:21؛ Francfort, 2005:102). سالواتوری نام تمدن جیحون را به علت اینکه از لحاظ جغرافیایی محدود به حوضه آبریز رودخانه آمودریا است، مورد انتقاد قرار می‌دهد (Salvatori, 2016:452). علاوه بر این در نقد این نام؛ ساریانیدی استفاده از نام تمدن را برای این مجموعه که فاقد خط و زبان نوشتاری است، صحیح نمی‌داند. وی همچنین نام جیحون را به این علت که نام جدیدی است که از آن برای نامیدن رودخانه آمودریا استفاده شده، فاقد اعتبار تاریخی می‌داند. از این رو ساریانیدی استفاده از نام تمدن جیحون را برای نامیدن این فرهنگ رد می‌کند (Sarianidi, 2002:87). در همین راستا باید بیان نمود که گستره پراکندگی استقرارگاه‌های فرهنگ بلخی-مروی در سمت جنوبی رودخانه آمودریا بیشتر است و استقرارهای این فرهنگ در سمت شمالی این رودخانه، به غیر از بخش ابتدایی رودخانه (منطقه وخش)، تاکنون شناسایی نشده است. علاوه بر این، عنوان جیحون دربرگیرنده مناطق جنوب ترکمنستان و شمال‌شرق ایران نمی‌باشد. از طرفی گستره اولیه و اصلی شکل‌گیری فرهنگ بلخی-مروی در حوزه آبریز رودخانه مرغاب (واحه مرو) و بلخ‌آب (بلخ جنوبی) قرار داشته است. به همین علت بنظر می‌رسد که استفاده از نام تمدن جیحون، برای نامیدن این فرهنگ مناسب نیست. در ادبیات باستان‌شناسی گاه بدون توجه به بار معنایی کلمه، از دو لغت فرهنگ و تمدن برای نامیدن یک فرهنگ استفاده می‌شود. در استفاده از کلمه فرهنگ برای نامیدن مجموعه-ای از استقرارگاه‌ها و گورستان‌های شبیه به هم، باید به این نکته توجه نمود که، فرهنگ‌های باستان‌شناسی، منطقه‌ای را نشان می‌دهد که در آن، بین مجموعه‌ای از مواد (معمولاً سفال، جنگ افزار، زیورآلات، معماری، اشیاء آیینی و شیوه تدفین) هماهنگی و شباهت دیده می‌شود. اما نمی‌توان این شباهت ها را به زبان و یا قومیت مشترک ارتباط داد. چگونه می‌توان بین یک فرهنگ باستانی با یک گروه قومی و یا زبانی ارتباط برقرار نمود؟ از آنجایی که ارتباط زبانی و قومیت، هیچکدام خود را مستقیماً در بقایای باستانی به نمایش نمی-گذارند، برقراری چنین ارتباطی نیازمند شماری از مباحث است که میان این سه (زبان، قومیت و مواد باستانی) به مثابه پلی عمل نماید. هویت قومی با زبان یا رفتارهایی که در فرهنگ باستانی به چشم می‌آید، ضرورتاً هم سنخ نیست.

1. Bactria Margiana Archaeological Complex

۲. برخلاف نظر سالواتوری، نگارنده معتقد است، لزومی ندارد که نام انتخاب شده برای یک فرهنگ باستانی، قابل تطبیق و در برگیرندهٔ تمامی گستره جغرافیایی آن فرهنگ باشد، وجود نام‌های قابل تطبیق با حوزه جغرافیایی تنها یک حُسن و در شناخت اولیه از یک فرهنگ بسیار مفید و سودمند است. بسیاری از نام‌های انتخاب شده برای فرهنگ‌های باستانی قابل تطبیق با تمام حوزه جغرافیایی خود نیستند. برای نام‌گذاری یک فرهنگ باستانی، عموماً نام اولین تپه، یا در یک شناخت عمیق‌تر نام حوزه‌ای که اولین (به لحاظ زمان کاوش) یا اصلی‌ترین (به لحاظ غنای یافته‌های فرهنگی) یا بیش‌ترین (به لحاظ تعداد) استقرارهای یک فرهنگ در آن قرار گرفته است، انتخاب می‌شود. در همین حوزه مطالعاتی، فرهنگ عصرآهنی یاز، نامی است که از تپه یاز در جنوب ترکمنستان گرفته شده و بر فرهنگ عصرآهنی جنوب ترکمنستان، شمال خراسان رضوی و نیمه شرقی خراسان شمالی گذاشته شده است. از این قبیل نام‌گذاری‌ها می-توان به فرهنگ چشمه‌علی، جیتون، نمازگاه، حصار و ... نام برد.

قومیت را باید مبحثی فرض کرد که از نظر تحلیلی از ارتباطات زبانی یا دسته‌بندی مواد فرهنگی متمایز است. زبان را کمی آسانتر می‌توان با مواد فرهنگی پیوند داد، زیرا هر زبان گنجینه‌ای از واژگان دارد که شامل اصطلاحاتی است که می‌توان آنها را مستقیماً با بقایای باستانی پیوند داد. باید توجه نمود که مردمی که به یک زبان تکلم می‌کنند ممکن است از مواد فرهنگی به نسبت متفاوتی استفاده کنند و مردمی که مواد فرهنگی یکسانی دارند چه بسا به زبان‌های متفاوتی تکلم کنند (آنتونی، ۳۶:۱۳۹۲). هرچند مواد باستانی در شناخت زبان و قومیت مردمان یک فرهنگ باستانی ناتوانند، اما می‌توان از برخی از این مواد باستانی برای شناخت آیین‌ها و اعتقادات مشترک یا متفاوت مردمان یک فرهنگ باستانی بهره جست.

حال که تاحدودی تفاوت میان کلمه تمدن و فرهنگ روشن گشت و معایب استفاده از دو عنوان تمدن جیحون و فرهنگ خراسان بزرگ روشن گردید، در این پژوهش از نام فرهنگ بلخی-مروی استفاده می‌شود. این نام تأکیدی است بر پیشگام بودن کاوش‌های باستان‌شناسی در دو منطقه بلخ و مرو در زمینه شناخت فرهنگ بلخی-مروی و همچنین گواهی است بر اینکه بلخ جنوبی و مرو، مراکز اصلی و اولیه شکل‌گیری فرهنگ بلخی-مروی بوده است.

توکریش در متون بین‌النهرینی

وجود توکریش از زمان سلسله اورIII اثبات شده، اما عمدتاً از طریق منابع بابل قدیم و آشور قدیم شناخته شده است. در مقایسه با سرزمین‌هایی چون مگان، ملوها و دیلمون، متون کمی هستند که از توکریش نام می‌برند. این متون شامل:

۱. کتیبه به‌دست آمده از نیپور، مربوط به دوران اور (III).
۲. اسطوره اِنکی و نین هورسَگ (Enki and Ninhursag).
۳. کتیبه بابلی از حمورابی.
۴. کتیبه شمشی اَدد اول.
۵. نام توکریش در یک مهر بابلی قدیم به عنوان منبعی برای محصول درخت بنه.
۶. استفاده از کلمه توکریش به عنوان یک صفت برای اشیاء فلزی وارداتی در لیست‌های تجاری ماری.
۷. متون آیینی هوریان که در بغازکوی کشف شده است.
۸. متون قَتنا[۱]، مربوط به ۱۵۰۰ق.م.
۹. متون بابل میانی از نیپور، اشاره به پشم رنگی از توکریش.
۱۰. در نامه‌های آمارنا به عنوان توصیفی برای پوشاک.
۱۱. در یک متن آشوری جدید (Michalowski, 1988:162).

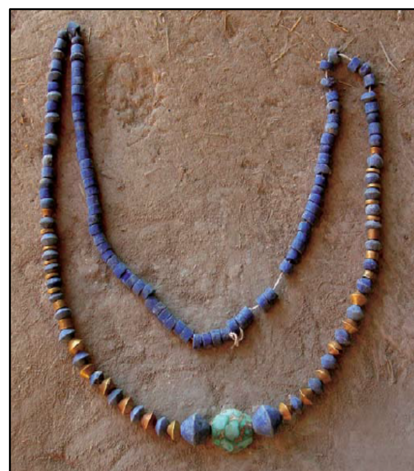
شهرت توکریش در متون ادبی سومری به خاطر منبعی برای لاجورد و طلا یاد شده و در متون غیر ادبی، توکریش به داشتن انواع خاصی از زینت‌آلات و ظروف طلایی، منسوجات و جامه‌های الوان ممتاز مشهور بود (استنکلر، ۲۱:۱۳۹۲؛ والا، ۱۹۵:۱۳۷۶). توکریش با توجه به کتیبه‌ها صادرکننده گردنبندهای طلایی که با سنگ لاجورد، عقیق و کلریت تزیین می‌گردیده (تصویر۱و۲) و همچنین ظروف مرمری، استخوانی و عاجی بوده است. در کتیبه‌های بین‌النهرینی چنین آمده است: باشد که توکریش، سرزمین اهداکننده بزرگ آیین‌های دینی، برای تو طلا، فلز فروزان و سنگ لاجورد همراه با کالاهای بزرگ دیگر بیاورد و باشد که سرزمین توکریش برای تو طلا و لاجورد از هارالی بیاورد (استنکلر، ۱۳۹۲: ۲۳-۲۱). در منابع موجود بین‌النهرینی از توکریش در کنار ملوها، مگان و مرهشی نامبرده شده است. این نحوه ذکرکردن نام این سرزمین، حاکی از وجود سرزمینی به نام توکریش در شرق بین‌النهرین می‌باشد (Matiossion, 54).

---

۱. قتنا (Qatna) شهری در کشور امروزی سوریه. در مورد اطلاعات بیشتر در مورد نام توکریش در متون قتنا ر.ک (Virolleaud, 1928:90-96)



تصویر ۱. گردنبندی به همراه دو آویز مرصع با سنگ‌های لاجورد و عقیق
ماخذ: (Sarianidi, 2007:151)



تصویر ۲. گردنبندی متشکل از سنگ لاجورد، فیروزه و مهره‌های طلایی
ماخذ: (Sarianidi, 2008:202)

متون اورIII

در یک کتیبه متعلق به دوران اور(III) که از شهر نیپور به‌دست آمده، از توکریش در کنار مگان، ملوها و آراتا نام برده می‌شود. در این کتیبه چنین آمده است: ممکن است که توکریش سرزمین کوهستان و اهداکننده موادغذایی عالی، برای تو طلا، Ku-Ni-a، لاجورد و دیگر محصولات باشکوه بیاورد (Michalowski, 1988:164).

متون بابل قدیم/آشور قدیم

در متون ماری (قرن ۱۸ق.م) به ظروف فلزی به شکل سرحیوانات که برای نوشیدن مایعات (ریتون) استفاده می‌شده، اشاره می‌کند که از توکریش به این سرزمین وارد می‌شده است (Moorey, 1993:2؛Dalley, 2002:51). در همین بازه زمانی، در اسطوره اِنکی و نین‌هورسَگ به لاجورد و طلای هارالی[1] توکریش اشاره شده است (Zamudio, 2013:18). در این اسطوره، به ترتیب از توکریش، ملوها، مرهشی و مگان نام برده می‌شود، این چنین به نظر می‌رسد که در این متن، نام سرزمین‌ها از شرق به غرب و نسبت به بین‌النهرین از دورترین تا نزدیک‌ترین، بدون در نظر گرفتن موقعیت شمالی و یا جنوبی، ذکر شده است. البته در این زمینه فرانکفورت بدین سبب که قصد دارد مرهشی را با فرهنگ بلخی-مروی مطابقت دهد، بیان می‌دارد که توکریش از این قاعده مستثنی است، در حالی که هیچ دلیلی برای این فرضیه ارائه نمی‌دهد (Francfort & Tremblay, 2010:63). همچنین در کتیبه‌ای از حمورابی (۱۷۵۰-۱۷۹۲ق.م) در مورد این سرزمین چنین آمده است «کشوری که کوه‌هایش در دوردست‌هاست، که زبانش پیچیده است» (Postgate, 2007:2؛ Matiossion, 54). با توجه به این کتیبه باید این سرزمین در فاصله‌ای دور از بین‌النهرین واقع شده باشد.

همچنین در یک کتیبه آشوری، شمشی اَدد اول (۱۷۸۲-۱۸۱۵ ق.م) این چنین بیان می‌دارد: «در آن زمان من به واقع به آشور، شهر خویش، خراج پادشاهان توکریش و پادشاه سرزمین مرتفع را آوردم» (Laessoe, 1963:28؛ استنکلر،۱۳۹۲:۲۲). با توجه به متن این کتیبه، نمی‌توان این سرزمین را، جایی در نزدیک بین‌النهرین در لرستان یا شمال غرب ایران جستجو نمود. به احتمال این نام مکان به بخش‌هایی از مرغیانه که احتمالاً تا حصار و دشت‌های گرگان در غرب گسترش داشته، اطلاق می‌شده است. احتمال این مسئله پیش می‌آید که اگر توکریش را در جایی در شمال‌شرق ایران و با فاصله‌ای دور از بین‌النهرین مکان‌یابی کنیم، چگونه این سرزمین به بین‌النهرین خراج می‌داده است؟ باید توجه

1. Harali

نماییم که این یک کتیبه از یک شاه بین‌النهرینی است و صحت چنین ادعایی اثبات نشده است. به احتمال فراوان شمشی اَدد اول در راستای هم‌طراز جلوه دادن خود با نارام-سین، به سبک و سیاق وی، اقدام به نگارش کتیبه نموده است. شمشی اَدد اول در مقابل ادعای نارام‌سین مبنی بر فرمانروایی‌اش بر جنگل سدر در غرب تا مرهشی در شرق، از عبارت دریافت خراج از شاهان توکریش، استفاده می-نماید(همان، ۲۳-۲۲). این عمل (دریافت خراج از شاهان توکریش) بیشتر به مانند تبلیغات سیاسی است که حاکم سرزمین به منظور ماندگاری نامش در اذهان عموم مردم انجام داده است.

شمشی ادد اول برای نام بردن از حاکم سرزمین توکریش به جای کلمه شاه از عبارت شاهان استفاده می‌کند، که استفاده از کلمه شاهان نشان‌دهنده این موضوع است که اداره این منطقه جغرافیایی به صورت جداگانه و توسط چند شاه صورت می‌گرفته است. با توجه به قراین و شواهدی که استنکلر درباره مکان احتمالی سرزمین توکریش ارائه می‌دهد و با توجه به کلمه شاهان در این کتیبه، می‌توان به وجود نظام حکومتی در شمال شرق فلات ایران پی‌برد. همچنین این متون نشان می‌دهد که توکریش در زمینه‌های اقتصادی و تجاری با بین‌النهرین در ارتباط بوده است (طهماسبی‌زاوه، ۱۳۹۳: ٦٠).

سایر متون

در مکاتبات آمارنا چنین آمده، هنگامی که (Tadu-Heba) دختر شاه میتانی برای ازدواج با آمن‌هوتپ سوم به مصر رفت. پارچه‌ها و منسوجات رنگارنگی را که از توکریش وارد شده بود با خود به همراه سایر کالاها به مصر برد (Mieroop, 2007:166). در متون قتنا، توکریش همواره به عنوان صادرکننده طلا، عقاب‌های طلایی مرصع‌کاری شده با سنگ لاجورد و دیگر سنگ‌های قیمتی و همچنین گردنبندهای طلایی مرصع‌کاری شده با سنگ‌های لاجورد، عقیق و کلریت، نام برده شده است (Bottero, 1949:22 ؛Virolleaud, 1928:93).

انطباق متون بین‌النهرینی با یافته‌های باستان‌شناسی فرهنگ بلخی-مروی

گاهنگاری فرهنگ بلخی-مروی (۲۴۰۰/۲۳۰۰-۱۴۰۰/۱۳۰۰ق.م)[1]، همزمان با دوره‌ای است که کتیبه‌های مکتوب بین‌النهرینی به نام توکریش اشاره می‌کنند. اشاره به سرزمین توکریش از زمان سلسله اور III آغاز و تا اوایل دوره بابل میانی (۲۱۰۰-۱۵۰۰ق.م) ادامه می‌یابد. این بازه زمانی باکمی اغماض با گاهنگاری فرهنگ بلخی-مروی قابل انطباق است. بازه زمانی این فرهنگ به سه دوره زمانی تقسیم شده است:

دوره I: مرحله شکل‌گیری فرهنگ بلخی-مروی در هسته‌های اصلی و اولیه. این دوره شامل دو فازIa و Ib است و در مجموع بازه زمانی ۲۴۰۰/۲۳۰۰ تا ۲۱۰۰/۲۰۰۰ ق.م را در برمی‌گیرد.

دوره II: مرحله گسترش فرهنگ بلخی-مروی به مناطق همجوار است که شامل دو فاز IIa و IIb است که در مجموع بازه زمانی ۲۱۰۰/۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰/۱۴۵۰ ق.م را در برمی‌گیرد.

دوره III: این دوره، بازه زمانی ۱۵۰۰/۱۴۵۰ تا ۱۴۰۰/۱۳۰۰ق.م را شامل می‌گردد. مرحله انحطاط و افول تدریجی، در نهایت پایان فرهنگ بلخی-مروی و مستحیل شدن آن در فرهنگ عصرآهنی یاز است (ایروانی‌قدیم و همکاران، ۱۳۹٦:۳).

---

۱. در گاه‌نگاری این فرهنگ بین باستان‌شناسان اختلافاتی وجود دارد. برای شروع این فرهنگ، تاریخ‌های ۲۳۰۰/۲۵۰۰ق.م (Francfort, 1994:272)، ۲۳۰۰ق.م (باصفا و رحمتی، ۱۳۹۱:٦۱٤/ Biscione & Vahdati, 2011:238)، بازه ۲۲۰۰ق.م (Lemberg-Karlovsky, 2013:22/Hiebert, 1994:80) و تاریخ ۲۲۵۰تا۲۳۰۰ق.م پیشنهاد شده است (Sarianidi, 2008:65). سپس ساریانیدی تاریخ ۲٤۰۰ق.م را با توجه به کاوش‌های گورستان سلطنتی گنورتپه ارائه نمود (Sarianidi & Dubova, 2010:5). تاریخ ۲٤۰۰ق.م که برای شروع این فرهنگ پیشنهاد شده و با مرحله کللی در مرو، داشلی۳ در بلخ و نمازگاهV در کوهپایه‌های شمالی کوپت‌داغ همزمان است (Cattani & etal, 2008:43)، بنظر به واقعیت نزدیک‌تر است. برای پایان این فرهنگ تاریخ ۱۷۰۰ق.م (Lemberg-Karlovsky, 2013:22/ Biscione & Vahdati, 2011:238/ باصفا و رحمتی، ۱۳۹۱:٦۱٤) و تاریخ ۱۵۰۰ تا ۱٤۰۰ق.م پیشنهاد شده است (Hiebert, 1994:80 /Luneau, 2015:304). فرانکفورت تاریخ ۱۳۰۰/۱۵۰۰ ق.م (Francfort, 1994:272)، و برخی دیگر تاریخ ۱۳۰۰ق.م که با پایان مرحله تاخیربای۳ در مرو، پایان مرحله بوستان در بلخ و پایان نمازگاه VI در کوهپایه‌های کوپت‌داغ همزمان است را پیشنهاد داده‌اند (Cattani & etal, 2008:43).

همان‌طور که پیشتر بیان شد استنکلر تپه حصار دامغان را در انتهای غربی مرز توکریش معرفی می‌کند. از طرفی شواهد و یافته‌های باستان‌شناسی از دورهٔ (IIIC) تپه حصار از وجود مشابهت‌های فراوانی میان این استقرار و فرهنگ بلخی-مروی حکایت دارد. ستون‌های سنگی‌مینیاتوری و صفحه‌های گردی که عموماً همراه این ستون‌ها به‌دست می‌آید، ظروف مرمری، ظروف کلریتی (به ویژه آن‌هایی که دارای نقوش دایره‌های کوچک تودرتو هستند)، سرمه‌دان‌های فلزی، کلنگ‌ها، مهرهای مشبک فلزی، تدفین‌های یادمانی، سرناها و برخی دیگر از اشیای فلزی از جمله شباهت‌های موجود میان تپه حصار و فرهنگ بلخی-مروی در دورهٔ (IIIC) به‌شمار می‌رود (Schmidt,1937؛ Sarianidi, 1998:158). باید توجه داشت که شباهت‌های فوق، فقط در دوره (IIIC) دیده می‌شود. دوره‌ای که از نظر بازه زمانی در حدود ۲۳۰۰ تا ۱۶۰۰ق.م تاریخ‌گذاری شده است (Bovington & etal, 1974:198؛ Dayson & Lawn, 1989:142). یعنی همان زمانی که فرهنگ بلخی-مروی در شمال‌شرق ایران، جنوب ترکمنستان، شمال-افغانستان و بخش‌هایی از تاجیکستان و ازبکستان شکل و گسترش یافته بود. در کاوش‌های نجات‌بخشی سال ۱۳۷۴ش در تپه حصار، یغمایی موفق به کشف چند گل‌نبشته از این محوطه گردید. با توجه به اینکه یغمایی علایم به‌دست آمده را با بابل قدیم مشابه دانسته، می‌توان به ارتباط حصار با بابل قدیم پی برد (حصاری، ۹۱:۱۳۹۲). اطلاعات بیشتری از این گل‌نبشته‌ها در اختیار نیست. علاوه بر گل‌نبشته‌های حصار مهرهای استوانه‌ای به‌دست آمده از گنور، دارای خط و سیمای بین‌النهرینی می‌باشد که طبق نظر ساریانیدی مربوط به دوره اکد و بازه زمانی بعد از آن است (Sarianidi, 2007:106/ Karlovsky, 2013:25)، فرانکفورت این اثر مهر را مربوط به بازه زمانی دوره اورIII می‌داند (تصویر شماره۳) (Francfort, 2005:112). همچنین یک مهر استوانه‌ای از سطح محوطه تغلق۱ کشف شده که با توجه به سبک بین‌النهرینی نقوش آن، این مهر را به دوره بعد از سارگون اکدی تاریخ‌گذاری نموده‌اند (Salvatori, 2008:111). تجار آشوری در تجارت قلع میان افغانستان و بین‌النهرین در آغاز هزاره دوم ق.م مشارکت گسترده‌ای داشتند. این تجارت سرآغاز روابط فرهنگی میان سوریه و شمال بین‌النهرین با فرهنگ بلخی-مروی بود. ساریانیدی به تأثیرات معماری سوری بر گنورتپه اذعان دارد. همچنین یک مهر سوری با نقش شتر دوکوهانه مربوط به بازه زمانی ۱۸۰۰ق.م کشف شده است (Parpola, 2002:295) وجود شواهدی از خط میخی بین‌النهرینی در گنورتپه و تپه حصار و شباهت‌های موجود بین سبک و نقوش مهرها حاکی از وجود ارتباطات تجاری و اقتصادی میان این منطقه با بین‌النهرین است.



تصویر ۳. مهراستوانه‌ای از گنورتپه

مأخذ: (Sarianidi, 2007:107)

درزمینهٔ انطباق عقاب‌های سنگ‌نشانی شده معروف به عقاب توکریش[1] با نقش عقاب در مجموعه هنری فرهنگ بلخی-مروی، موری بیان می‌دارد که آنچه در متون بین‌النهرینی به عقاب توکریش معروف است به احتمال با نقش عقاب در هنر بلخی-مروی ارتباط دارد، چرا که این پرنده در آنجا «با بال‌های گشوده و پاها و چنگال‌های جمع شده به سمت بدن نشان داده می‌شود که گویی در حال پرواز، از پایین دیده می‌شود» (استنکلر، ۲۳:۱۳۹۲). ساریانیدی نمونه‌ای از عقاب‌های ترکیبی کشف شده از گنورتپه را نشان می‌دهد که از گل و گچ ساخته شدند. این نمونه‌ها برای آنکه نشان دهند در حال پرواز هستند، بال‌های خود را گشوده و پاها را جمع کرده‌اند. به‌منظور جلوه بیشتر عقاب، انتهای بال‌ها و قسمت پایینی دم، با ورقه‌های نازکی از طلا پوشیده شده است (تصویر شماره ۴) (Sarianidi, 2005:217). در میان پرندگان مختلف، نقش عقاب به صورت فراوان در هنر و

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد عقاب توکریش ر.ک Bottero, 1949:22/Virolleaud, 1928:93

به‌ویژه در میان نقوش مهرهای فرهنگ بلخی-مروی مشاهده می‌گردد. فراوانی نقش پرندگان شکاری و به‌ویژه نقش عقاب در این فرهنگ، نمونه‌ای مشابه‌ای در فرهنگ‌های همزمان خود ندارد (Parpola, 2002:305). همچنین آویزهای به شکل عقاب، که از شوش و اِبلا پیدا شده است را، محصول وارداتی از فرهنگ بلخی-مروی می‌دانند (استنکلر، ۲۳:۱۳۹۲).



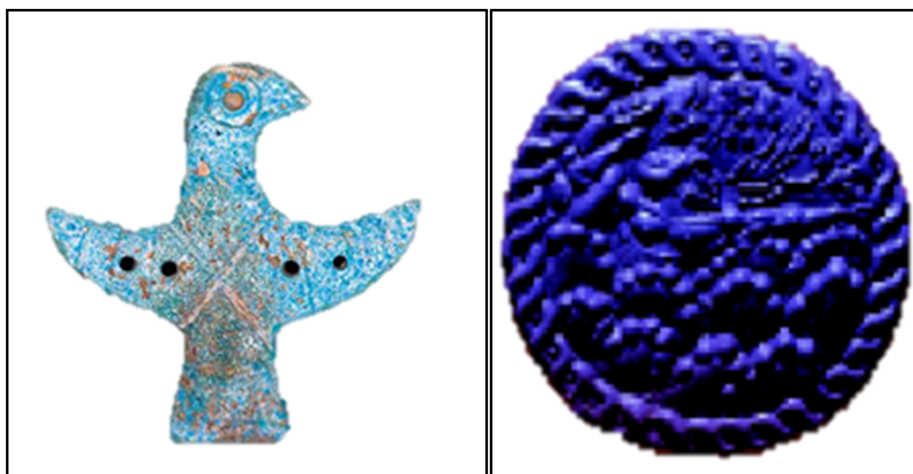
تصویر ۴. عقاب‌های ترکیبی، گنورتپه
مأخذ: (Sarianidi, 2005:217)

عمده تولیدات محوطه‌های فرهنگ بلخی-مروی، با لیست اشیای صادراتی توکریش به بین‌النهرین که در کتیبه‌ها به آن اشاره شده، قابل انطباق است. این لیست شامل سنگ لاجورد، عقیق، کلریت، ظروف مرمری و طلا می‌باشد. می-توان یکی از ویژگی‌های فرهنگ مذکور را، استفاده گسترده از فلزات گران‌بها (طلا و نقره)، سنگ‌های قیمتی ونیمه قیمتی(لاجورد، عقیق جگری و فیروزه) و انبوه آثار مفرغی عنوان کرد (Karlovsky, 2013:26 /هیبرت وکارلوسکی، ۹:۱۳۸۶). برای روشن‌تر شدن این موضوع به طور مختصر به بیان شواهد و مدارک تولید و صادرات لاجورد، ظروف مرمری، کلریت و طلا در گستره فرهنگ بلخی-مروی می-پردازیم.

سنگ لاجورد

سنگ لاجورد[1] سنگ نیمه قیمتی آبی رنگی است که به عنوان یک کالای تجاری در طول عصر مفرغ، اهمیت بسزایی در بازسازی روابط تجاری- اقتصادی میان ایران و بین‌النهرین دارد. درزمینهٔ تجارت و فرآوری سنگ لاجورد در شمال شرق ایران باید توجه داشت که تمامی شواهدی که از این سنگ در خراسان در اختیار داریم مربوط می‌شود به بازه زمانی فرهنگ بلخی-مروی، همچنین در قبل از این بازه زمانی، از هیچ یک از محوطه‌های شمال شرق ایران، سنگ لاجورد گزارش نشده است. شاید بتوان دلیل این امر را کمبود کاوش‌های باستان‌شناسی در استقرارهای عصر مس و - سنگ و مفرغ این منطقه دانست. ولی باید توجه داشت که در این منطقه تنها دو سایت مربوط به فرهنگ بلخی-مروی کاوش شده، که از هر دو سایت داده‌های لاجوردی به‌دست آمده است. این مهم را می‌توان دلیلی بر اهمیت تجارت لاجورد در محوطه‌های این فرهنگ در شمال شرق ایران دانست. قدیمی‌ترین نمونه‌های سنگ لاجوردی که از این منطقه گزارش شده، مربوط به دو محوطه چلو سنخواست (وحدتی و بیشونه، ۳۲۱:۱۳۹۳) و شهرک فیروزه نیشابور و آن‌هم در لایه‌های مرتبط با فرهنگ بلخی-مروی است. در شهرک فیروزه (ترانشه۷) شواهدی از سنگ لاجورد به صورت خام و دورریز به‌دست آمده است (نامی و باصفا، ۱۵۰:۱۳۹؛ باصفا و رحمتی، ۶۱۷:۱۳۹۱). وجود قطعات خام لاجورد در این محوطه حاکی از آن است که لاجورد به‌صورت خام به این محوطه وارد می‌شده است. شواهد دورریز هم حکایت از فرآوری لاجورد (احتمالاً به صورت مهره و سایر اشیای لاجوردی) در این محوطه در بازه زمانی (۲۳۰۰-۱۷۰۰ق.م) دارد (طهماسبی‌زاوه، ۴۳:۱۳۹۳). علاوه بر شواهد فوق، مدارک و داده‌های لاجوردی بسیاری از محوطه‌های این فرهنگ در جنوب ترکمنستان به‌دست آمده است. از محوطه گنورتپه اشیای لاجوردی فراوانی به‌صورت مهره، پیکرک‌های لاجوردی، گردنبند، کالاها و اشیاء مرصع-شده با سنگ لاجورد به‌دست آمده است (تصویر شماره ۵) (Sarianidi, 2007 & 2008). در تپه داشلی، شمال افغانستان کارگاه تولید لاجورد شناسایی شده (Kohl,1984:162)، همچنین از تدفین‌های ساپالی‌تپه در جنوب ازبکستان نیز مهره‌های لاجوردی کشف شده است (Ibid, 153).

1. Lapis Lazuli



تصویر ۵. نمونه‌ای از اشیای لاجوردی، گنورتپه

مأخذ: (Sarianidi, 2007:123)

سنگ مرمر

سنگ مرمر جزء سنگ‌های آهکی و دگرگونی با درجه سختی سه است. مرمر سنگ بلوری دانه درشتی است که سنگ مادر آن سنگ آهکی یا دولومیت است. سنگ مرمر در این نوشتار شامل(Alabaster) و (Marble) می‌شود. از سنگ مرمر در عصر مفرغ برای ساخت ظروف سنگی، مهره و سایر اشیاء مورد نیاز در محوطه‌های شمال‌شرق ایران استفاده می‌شده است. معادن این سنگ در شمال شرق ایران موجود و به رنگ‌های مختلفی در طبیعت دیده می‌شود (امان اللهی، ۱۳۸۷:۶۰). در تپه حصار برای ساخت برخی از مهرها و پیکرک‌ها از این سنگ استفاده شده است. ساخت ظروف سنگ مرمری در حصار فقط در دورۀ (IIIC) رایج بوده است (Tosi, 1989:25). تپه جنوبی محل فعالیت‌های صنعتگران، برای ساخت انواع ظروف سنگی است، که از سنگ مرمر و سنگ گچ ساخته می‌شد (امان اللهی، ۱۳۸۷:۶۴). از تپه دامغانی سبزوار نیز قطعات ظروف مرمری کشف شده که شبیه نمونه‌های حصار (IIIC)، شاه تپه (IIB) و نمونه‌های جنوب ترکمنستان است (وحدتی و فرانکفورت، ۱۳۸۹:۲۹). همچنین شواهد استفاده از سنگ مرمر به صورت قطعات خام، کارشده، مهره سوراخ‌دار و قطعات کوچک و شکسته ظروف مرمری از محوطه شهرک فیروزه نیشابور شناسایی شده است (نامی و باصفا، ۱۳۸۹:۱۳۱-۱۲۹). شواهد و مدارک موجود از محوطه‌های حصار، تپه‌دامغانی، شهرک فیروزه و محوطه‌های جنوب ترکمنستان (گنور، آلتین‌تپه و اُلغ تپه) نشان می‌دهد که صنعت تولید ظروف و اشیاء مرمری در عصرمفرغ متأخر این منطقه از رونق بسزایی برخوردار بوده است (تصویر شماره٦). همزمانی رونق ساخت این تولیدات با اشاره متون بین-النهرینی به صادرات ظروف مرمری از توکریش قابل توجه است.



تصویر٦. نمونه از ظروف مرمری، گنورتپه

مأخذ: (Sarianidi, 2007:111)



تصویر۷. اُلغ‌تپه

مأخذ: (Bendezu-sarmiento, 2013:515)

سنگ صابون (کلریت)

در میان سنگ‌های قیمتی و نیمه قیمتی که به صورت خام و یا دست‌ساخته در عصرمفرغ مورد مبادله قرار می‌گرفت، یک کانی نرم، با بافت صابونی و رنگ خاکستری مایل به سبز وجود دارد. این کانی کلریت یا سنگ صابونی نام دارد[۱]. علاوه بر معادن موجود در استان کرمان، انواع سنگ‌های تیره از جمله اسلیت وگبروس و سنگ مار در کوه‌های بدخشان و هندوکش وجود دارد. سنگ مار در توس و سنگ گبروس در کوه‌های سبزوار وجود دارد (فرانکفورت، ۱۶۶:۱۳۹۲). استفاده از سنگ‌های صابونی از دوره نوسنگی آغاز شده و در عصرمفرغ به اوج خود رسیده است. اوج استفاده از سنگ‌های صابونی در شمال شرق ایران و جنوب ترکمنستان، همزمان با دوران شکوفایی فرهنگ بلخی-مروی (۲۳۰۰-۱۷۰۰ق.م) است. داده‌های باستان‌شناسی استفاده از سنگ صابون را در شهرک فیروزه نیشابور تأیید می‌کند. از کاوش‌های باستان‌شناسی این محوطه قطعات کارشده این سنگ به‌دست آمده (نامی و باصفا، ۱۶۲:۱۳۹۲-۱۶۰/ باصفا و رحمتی، ۶۲۲:۱۳۹۱). همچنین اشیاء و ظروف صابونی در محوطه چلو شناسایی گردیده است (تصویر شماره۷) (وحدتی و بیشونه، ۳۲۰:۱۳۹۳). شواهد استفاده از این سنگ را به صورت انواع ظروف و مهره در گنورتپه (Sarianidi, 2007)، تغلق و قبرستان آوچین، در واحه مرو (Kohl, 1984:145) و همچنین از ساپالی‌تپه و اُلغ‌تپه (Bendezu-Sarmiento, 2013) را در اختیار داریم (تصویر شماره ۷ و ۸).



تصویر ۷. محوطه چلو

مأخذ: (وحدتی و بیشونه، ۱۳۹۳)



تصویر۸. نمونه‌ای از ظروف صابونی گنورتپه

مأخذ: (Sarianidi, 2007:112)

بررسی و تحلیل ظروف صابونی فرهنگ بلخی-مروی، نشان‌گر مجموعه‌ای از ظروف با نقوش کنده‌کاری شده ساده هندسی، گیاهی، حیوانی و انسانی است. این نوع از ظروف را می‌توان در طبقه‌بندی آمیه از ظروف صابونی شوش، جزء سری سبک متأخر دانست. زمان ساخت این مجموعه از ۲۳۰۰ق.م شروع می‌شود و تا اوایل هزاره دوم ادامه می‌یابد. با توجه به تطابق زمانی کتیبه‌های بین‌النهرینی مبنی بر واردات ظروف سنگ صابونی با زمان تولید این نوع از ظروف در گستره فرهنگ بلخی-مروی و همچنین شباهت‌های ظاهری این سبک از ظروف در بین‌النهرین با دست‌ساخته‌های فرهنگ مزبور، می‌توان بیان داشت که برخی از ظروف سبک متأخر مکشوفه از شوش و بین‌النهرین، محصول وارداتی از فرهنگ بلخی-مروی است.

در گستره این فرهنگ علاوه بر تولید انواع دست‌ساخته‌ها (ظروف، مهره)، برای تولید پیکرک‌های موسوم پیکرک‌های

---

۱. به جای استفاده از اصطلاح کلریت، استاتیت و سنگ مار در این نوشتار از نام سنگ صابونی استفاده می‌شود دلیل ما از این انتخاب علاوه بر رایج بودن این نام در ادبیات باستان‌شناسی، نامعلوم بودن ویژگی‌های معدنی سنگ‌های مورد استفاده در ساخت انواع دست-ساخته‌هاست.

باختری از سنگ صابونی استفاده می‌شده است. نمونه-هایی از پیکرک‌های باختری را از کاوش‌های ساریانیدی در سایت گنورتپه در اختیار داریم (تصویر شماره ۹) (Sarianidi, 2007:71-75/Sarianidi, 2008:111-116). تعدادی از پیکرک‌های باختری نیز در جریان حفاری-های غیرمجاز در شمال افغانستان کشف شده‌اند که بعد از خریداری شدن در بازار کابل راهی موزه‌های میهو ژاپن، لوور فرانسه و متروپولتین شدند. پیکرک نیشابور تنها نمونه از پیکرک‌های باختری کشف شده از ایران است که در سال۱۳۶۹ه.ش در جریان حفر یک چاه در محوطه کریم‌آباد در هشت کیلومتری شهر کهن نیشابور به همراه کالاشمارها و ظروف سفالی کشف شد (لباف، ۱۳۸۱:۳۶). این نوع از پیکرک‌ها به‌خاطر نحوه ساخت، پیوند اعضاء و نشان‌دادن جزئیات بدن جالب توجه‌اند. فرانکفورت این نوع پیکرک‌ها را تقلیدی از پیکرک‌های ترکیبی ابلا و ماری می‌داند (فرانکفورت،۱۳۹۲ :۱۶۵-۱۶۴). در واقع این نوع از پیکرک‌ها نشان‌دهنده ارتباطات فرهنگی بین آسیای مرکزی با بین-النهرین می‌باشد. توجه به بازه زمانی اوج استفاده از سنگ صابونی در شمال‌شرق ایران و جنوب ترکمنستان و هم‌خوانی آن با زمان اشاره کتیبه‌های بین‌النهرینی به واردات ظروف صابونی از توکریش ضروری است. همچنین شباهت میان آثار صابونی بین‌النهرین با نمونه‌های فرهنگ بلخی-مروی و شباهت موجود بین پیکرک‌های باختری با پیکرک‌های ابلا و ماری می‌تواند به تطبیق جای‌نام توکریش با فرهنگ بلخی-مروی کمک نماید.




تصویر ۹. نمونه‌ای از پیکرک‌های باختری، گنورتپه

مأخذ: (Sarianidi, 2008:116)

طلا

در کتیبه‌های بین‌النهرینی در کنار لاجورد از طلای کوه‌های هارالی به عنوان مهم‌ترین کالای تجاری وارداتی از توکریش نام برده شده است. بیش‌ترین حجم اشیای ساخته شده از طلا در گستره فرهنگ بلخی-مروی مربوط به دو سایت گنورتپه در جنوب ترکمنستان و تپه فلول[1] در شمال افغانستان (Tosi & Wardak, 1972:9-19) می‌باشد (تصویر شماره۱۰). با توجه به تعداد دست‌ساخته‌های طلایی انگشت‌شمار در سایر محوطه‌های این فرهنگ و از طرفی با توجه به وسعت و مرکزیت گنورتپه در واحه مرو می‌توان این چنین در نظر گرفت که ساخت و تولید اشیای طلایی به محوطه‌های مرکزی اختصاص داشته است. از طرفی باید به این نکته توجه داشت که در متون بین‌النهرینی فقط به طلای توکریش اشاره شده و نه دست‌ساخته‌های طلایی، توجه به این موضوع از آن رو اهمیت دارد که اگر بپذیریم که طلای توکریش به صورت شمش طلا و نه به صورت دست‌ساخته به بین‌النهرین صادر

1. Fullol

می‌شده است، پس نباید در سایت‌های این منطقه به دنبال دست‌ساخته‌های طلایی گشت، بلکه وجود معادن طلا و استخراج آن در این بازه می‌تواند دلیلی برای صادرات طلا از گستره فرهنگ بلخی-مروی به بین‌النهرین باشد.



تصویر ۱۰. ظروف طلایی گنورتپه

مأخذ: (Sarianidi, 2008:160)

با توجه به اسناد تاریخی، سفرنامه‌ها و اطلاعات باستان-شناسی، معادن طلای باستانی شمال شرق ایران شامل معادن کوه‌زر دامغان (آثار محوطه اسکان باستانی، معدن-کاری در رگه‌ها)، معدن طرقبه در غرب مشهد (آثار معدن-کاری پیش‌از تاریخی) و معدن کوه‌زر تربت حیدریه (آثار معدن‌کاری و اسکان پیش از تاریخی) می‌باشد (مومن‌زاده، ۲۲:۱۳۸۵). علاوه بر معادن فوق، در دهه‌های اخیر معادن دیگری شناسایی شده‌اند که می‌توان به معدن ارغش نیشابور، معدن گندی در ترود در استان سمنان (همان: ۲۵) معادن غرب کاشمر و جنوب سبزوار اشاره کرد. فراوانی معادن طلا در منطقه به قابلیت‌های این منطقه برای استخراج و صادرات طلا اشاره دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به متون بین‌النهرینی مهم‌ترین کالاهای تجاری توکریش شامل طلا، لاجورد، عقاب‌های مرصع شده با سنگ‌های رنگی، سنگ صابونی و ظروف مرمری بوده است. این لیست کالاهای تجاری قابل انطباق است با آنچه که در استقرارهای فرهنگ بلخی-مروی، تولید و به تجارت آن به ایفای نقش می-پرداختند. هم‌خوانی لیست کالاهای تجاری توکریش با تولیدات این فرهنگ مهم‌ترین دلیل ما برای جانمایی توکریش در گستره فرهنگ بلخی-مروی است. علاوه بر آن تطابق گاهنگاری این فرهنگ با بازه زمانی متون بین‌النهرینی که به توکریش اشاره نموده، قابل تأمل است. همچنین دلایل مستند و محکمی در اثبات وجود ارتباط میان این فرهنگ با بین‌النهرین در دست است، که می‌توان آن را در شباهت‌های هنری میان آن دو مشاهده نمود. پیکرک‌های ترکیبی بلخی نمونه پیشرفته پیکرک‌های ابلا و ماری هستند. همچنین نشانه‌های خطی به‌دست آمده از تپه حصار به عنوان بخشی از فرهنگ بلخی-مروی، دارای شباهت با خط بابلی میانی است. علاوه بر آن می‌توان به هم‌زمانی رایج شدن مهرهای استوانه‌ای در گنورتپه و کشف یک مهر استوانه‌ای با خط میخی از این سایت و شباهت‌های موجود بین این مهرها و هنر بین‌النهرین اشاره نمود. با توجه به شواهد و دلایلی که در این مقاله به آن پرداخته شد، جغرافیای تاریخی که امروزه در ادبیات باستان‌شناسی به عنوان فرهنگ بلخی-مروی شناخته شده است را می‌توان همان سرزمینی پیشنهاد نمود که از آن با عنوان توکریش در متون بین‌النهرینی نام برده شده است.

فهرست منابع

۱. استنکلر، پیوتر. (۱۳۹۲). «مرهشی و فراسوی آن: دورنمای تاریخی تمدن جیرفت». ***مجموعه مقالات دومین همایش بین-المللی تمدن حوزه هلیل رود: جیرفت***. به کوشش یوسف مجیدزاده و محمدرضا میری. تهران: متن.

۲. امان‌اللهی، حمید. (۱۳۸۷). «مطالعه اشیاء سنگی تپه حصار دامغان (هزاره چهارم تا هزاره دوم ق.م)». ***پیام باستان-شناسی***، سال پنجم، (شماره ۱۰)، ۵۰-۶۵.

۳. فرشید ایروانی قدیم، حسن طلایی و حامد طهماسبی زاوه. (۱۳۹۶). « فرهنگ بلخی-مروی و دشت گرگان». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***، سال هشتم، (شماره ۲۷)، ۱-۱۴.

۴. باصفا، حسن و مهدیه رحمتی. (۱۳۹۱). «گزارش مقدماتی کاوش باستان شناختی در محوطه شهرک فیروزه نیشابور». ***مزدک نامه***، به کوشش جمشید کیانفر و پروین استخری، (شماره ۵)، ۶۱۳-۶۲۳.

۵. حصاری، مرتضی. (۱۳۹۲). ***شکل‌گیری و توسعه آغاز نگارش در ایران***. تهران: سمت.

۶. طهماسبی‌زاوه، حامد. (۱۳۹۳). نقش تجارت در توسعه استقرارهای عصرمفرغ شمال‌شرق ایران. ***پایان‌نامه کارشناسی ارشد*** دانشگاه هنر اصفهان.

۷. طهماسبی زاوه، حامد و ایروانی قدیم، فرشید. (۱۳۹۴). «تپه حصار دامغان و فرهنگ بلخی-مروی». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***، سال ششم، (شماره ۲۱)، ۹۷-۱۰۶.

۸. فرانکفورت، هانری پال. (۱۳۹۲). «سنگ سیاه و هنر در کرمان و آسیای‌مرکزی». باستان‌شناسی حوزه هلیل رود: جیرفت. ***مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل رود: جیرفت.*** به‌کوشش یوسف مجیدزاده و محمدرضا میری. تهران: متن.

۹. لباف خانیکی، رجبعلی. (۱۳۸۱). «نیشابور حلقه اتصال تمدن‌های بین‌النهرین، ایران، سند و باختر». ***نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی***، سال اول، (شماره۱)، ۳۶-۴۶.

۱۰. مومن‌زاده، مرتضی. (۱۳۸۵). «مروری بر معادن و معدن-کاری باستانی ایران». ***مجله چشمه***، (شماره ٦)، ۵۹-۲۱.

۱۱. نامی، حسن و حسن باصفا. (۱۳۸۹). ***گزارش مقدماتی فصل اول کاوش‌های باستان‌شناسی محوطه شهرک فیروزه نیشابور.*** آرشیو سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان خراسان رضوی. (منتشر نشده)

۱۲. نامی، حسن و حسن باصفا. (۱۳۹۰). ***گزارش مقدماتی فصل دوم کاوش‌های باستان‌شناسی محوطه شهرک فیروزه نیشابور.*** آرشیو سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان خراسان رضوی. (منتشر نشده)

۱۳. والا، فرانسوا. (۱۳۷٦). ***خلاصه‌ای از عوامل جغرافیایی ایلام. در شوش و جنوب غربی ایران تاریخ و باستان شناسی. گزارش گردهم‌آیی بین‌المللی شوش و سمینار بلو.*** زیر نظر ژان پرو و ژنوبیو دلفوس، ترجمه هایده اقبال. نشر دانشگاهی.

۱۴. وحدتی، علی‌اکبر و رافایل بیشونه. (۱۳۹۳). ***گزارش مختصر فصل دوم کاوش در تپه چلو، دشت جاجرم، شمال شرقی ایران.*** گزارش‌های سیزدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان-شناسی ایران. انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی. ۳۲۰-۳۲۴.

۱۵. وحدتی، علی‌اکبر و هانری پال فرانکفورت. (۱۳۸۹). «گزارش مقدماتی گمانه‌زنی در تپه دامغانی سبزوار»، ***باستان-شناسی و تاریخ***، سال بیست و چهارم، (شماره ۴۸)، ۱۷-۳٦.

۱٦. هیبرت، فردریک و لمبرگ کارلوسکی. (۱۳۸٦). «آسیای مرکزی و سرحدات هند و ایرانی». ترجمه محسن دانا. ***مجله باستان‌پژوهی***، سال نهم، (شماره ۱۵)، ۵-۲٦.

17. Bendezu-sarmiento,J. (2013). "Archeology funeraireet Bio-anthropologie a UlugDepe et Dzharkutan. Age du Bronze au Turkmenistan etenOuzbekistan". ***CAC-IFEAC***. No 21-22. pp.501-532.

18. Biscione, R & Vahdati, A. (2011). "Excavations of Tepe Chalow, Northern Khoarasan Iran". ***Studimiceneiedegeo-anatolici***, 53. pp. 236-241.

19. Bottero,J. (1949). "Les Inventaires de Qatna". ***Revue d`Assyriologie Orientale***. Vol.43. No 1-2. Pp.1-40.

20. Bovington, C. H & Dayson, J.R &Mahdavi, A & Masoumi, R. (1974). "The Radiocarbon Evidence For The Terminal Date of The Hissar IIIC Culture". ***Iran***. Vol.12. pp.195-199.

21. Dalley, S. (2002). ***Mari and Karuna, Two old Babylonion Cities***. Gorgias Press.

22. Dayson, R & Lawn, B.(1989). Key stratigraphic and radiocarbon elements for the 1976 hesar sequence. In ***Tappeh hesar report of the restudy project 1976***. Ed by. Dyson & Howard. . Floranse. Pp.142

Francfort, H.P & Tremblay, X. (2010). "Marhasi Et La Civilisation de l`Oxus". ***Iranica Antiqua***. Vol. XLV. Pp. 51-224.

Francfort, H.P. (2005). "La Civilization de L OXUS et les Indo-aryensenAsieCentral". In ***Aryas, Aryens et IraniensenAsie Central***. Fasclcule,72. Pp.253-285.

Hiebert, F &Karlosky, L. (1992). "Centeral Asia and TheIndo-iranian Borderlands". ***Iran***. Vol.30. pp. 1-17.

Hiebert, F. (1994). ***Origins Of The Bronze Age Oasis Civilization in Central Asia***. Peabody Museum of Archaeology and Ethnology Harvard University, Cambridge.

23. Kohl, P. (1984). ***Central Asia: Paleolithic Beginning To Iron Age.*** Paris. (ed) Recherché Sur les Civilizations.

24. Laessoe, J. (1963). ***People of Ancient Assyria***.TranslatedFromPanish by Leigh-browne. Assyrian International News Agency.

25. Lemberg-Karlovsky, C.C. (2013). "The Oxus Civilization". ***Cupauam***. Vol,39. Pp.21-63.

26. Luckenbill, D. (1912). "Inscriptions of Early Assyrian Rulers". *The American Journal of Semitic Languages and Literatures*. Vol,28. No,3. Pp.153-203.

27. Luneau, E. (2015). "A New Assessment of The End Of The Oxus Civilization(Southern Central Asia, CA.1750-1500/1400 BCE): Overview of The Transformations Of The Society". *Broadening Horizons 4. BAR International Series 2698*. Pp.303-308.

28. Matiossian, V. (2002). *El Pais De ArattaUnaLocalizacion Alternative.* Pp. 39-64.

29. Michalowski, P. (1988). "Magan and Meluhha Once Again". *JCS*. Vol,40. Pp.156-164.

30. Mieroop, M.v. (2007). *The easrern Mediterranean in the age of ramesses II*. Blackwell dablication.

31. Moorey,P.r.s. (1993). "High Relief Decoration On Ancient Iranian Metal Vessels Development And Influence". *Bulletin Of The Asia Institute*. No,7. Pp. 131-140.

32. Parpola,S. (2002). "Pre-proto-Iranians of Afghanistan as Initiators of sakta tantrism: on The Scythian/saka Affiliation of the Dasas, Nuristanis and Magadhans". *Iranica Antiqua*, XXXVII. pp.233-324.

33. Postgate, J.n. (2007). *Languages Of Iraq, Ancient And Modern*. British school of archaeology in Iraq.

34. Salvatori, S. (2008). "A New Cylinder Seal From Ancient Margiana: Cultural Exchange And Syncretism. In a World Wide Trade System. At the End Of The 3rd Millennium BC". In: *the bronze age and early iron age in the margianalowlands*. ed by s.salvatori et m.tosi. oxford, bar international series. Pp. 111-118.

35. Salvatori, S. (2016). "Bactria-Margiana Archaeological complex: how terminology hides historical processes. Transactions of Margiana Archaeological Expedition". *To the memory of professor victor Sarianidi.* Ed Dubova. Moscow, 2016. Vol, 6. Pp.449-460.

36. Sarianidi, V. (1998). *Margiana and Protozoroastrism*. Athens . Capon.

37. Sarianidi, V. (2005). *GonurDepe, City Of Kings And Gods*. Asgabat. Miras.

38. Sarianidi, V. (2007). *Necropolies of Gonur*. Athens. Capon.

39. Sarianidi, V. (2008). *Margus, Mystery and Turth of The Great Culture*. Asgabat. Miras.

40. Schmidt, E. (1937). *Excavations at TepeHissar, Damghan1931-1933*. University of Pennsylvania press.

41. Stol, M. (1976). *Studies in The Old Babylonian History*. Liden.

42. Tosi, M&Wardak,R. (1972). "The Fullol Hoard: A New find From Bronze-age Afghanistan". *East & West*. Vol22. No 1-2. Pp.9-19.

43. Tosi, M. (1989). "The Disttibution of Industrial Debris of the Surface of Tappeh Hesaraz an Indication of Activity areas". *Tappehhesar Report of The Restudy Project 1976*. Dyson and howard (eds). Floranse.

44. Virolleaud, C. (1928). "Les Tablettes Cuneiformes De Mishrife-Katna". *Syria*. Vol,9. No2. Pp.90-96.

45. Zamudio, J.r. (2013). "Enkiy Ninhursanga". *Isimu*. Vol,16. Pp.13-38.